

## گزارشی از سال ۱۴۰۰

و آنگاه که از تاریخ  
طومارها بیرون گرفتند  
پس آنچه بر ما رفت، چو خوانده بیاید  
گو مطربان را زخمه بگیرند  
و خونِ رزِ روان می‌دار  
که حکایت خونِ جوان باشد.

روزگار  
شعبده‌ها می‌کرد  
و هولی عظیم بود مردم را  
از لعن‌نوشتِ کهنه‌ای، به کوره‌خطّ موحشی.

هر کجا، طلسماتِ غرایب  
به دیوارها و حصارها بستند؛  
و بر هر کاغذ، لک و خال سرخ  
که ساحر  
به دستی نگاشته بود و دیگر دست:  
آبلنبه‌ی قلبی  
قلب جوانی      تپان تپان در چنگ.

پس گاهِ هر پگاه  
به گوشِ باد  
نجوای مُعَقَّد پیچید.

قیر بارید و قَطْران و غلظتی تمام.

و روزُ شکست و آسْمان  
هزیمت شد.

گفتند:  
کنون  
به خون خروس، مَسْحِ سر باید  
که صبح را گمانه برده است.

اینک به بام شویم و هزارهز کنیم و کبوتر  
در نفت زنیم و بسوزانیم؛

که حشمتی سخت افتد، امیدواران را.

و از چهار جانب به شهر درآمدند و  
فسون خواندند و  
دمیدن گرفتند.



این شکل‌های بیم از چیست؟

این نقش‌های تیغ و شکار  
این آهوان تیرخورده در فرار

- این‌ها کشتگان آنان‌اند.

و آنان کیستند؟

- جامه شان

سرخ زنگ

و بطعم تیغ و نیز

واز صنعتها بر فضایی و سلامی و فضایی  
و جلد در و حداد و مجامی و حرام کمر

جایشان

منوب است بمال غائب و میراث و خوف و خطر و موت و قتل و خون ریزش  
و قحط و فلاکت و آنچه دزد برده باشد

و جانشان

تلف و قتل و غارت

# واز صفت سیاہی و تاریکی و افادن بچاہ و پکار از رحم افادن

و خانہ شان

بیت الموزت

و خانہ شان

بیت الموزت

و خانہ شان

بیت الموزت

کاریز فرو نشست.

دریا خوشید.

دد شیرهی پستان زنان را دوشید.

آتش به قساوت به نیستان کوشید.

خاکستر مردگان فلک را پوشید.

بلبل ز عطش گدازه‌ها را نوشید.

هر چاه که کندیم فقط خون جوشید.